

غلامرضا طاهر

دبیر آموزش و پرورش

(نظری به کتاب «دستورالافاضل»)

مصحح دانشمند کتاب دکتر نذیر احمد استاد دانشگاه علیگره هند در مقدمه مبسوط و مفید کتاب آورده است : « دستورالافاضل فی لغات الفضائل که به نام دستورالافاضل شهرت دارد ، یکی از قدیم ترین فرهنگهای فارسی است که در هندوستان در دوره محمد بن تغلقشاه (۷۲۵ - ۷۴۲) در سال ۷۴۳ هجری به اتمام رسیده ... نویسنده دستورالافاضل به نام حاجب خیرات و رفیع معروف است . به ظاهر در فقره حاجب خیرات اضافت ابنی است و از این میتوان حدس زد که نام پدرش خیرات بود . او از دهلی بود و بنابر بعضی از حوادث روزگار این شهر را ترک نمود »

چنانکه معلوم است در باره زندگانی رفیع اطلاعی مفصل به هم نرسیده و تنها مأخذی که راجع به حیاتش يك کمی اطلاعی داده همین کتاب دستورالافاضل است که در مقدمه اش بعضی مندرجات سودمند درباره خود آورده است . از آنجا

به دست می‌آید که رفیع از دهلی برآمده در تلاش ممدوح و وسیله زندگانی از جایی به جایی می‌رفت. آخر الامر به قصبه « بیر » رسید و در آنجا چندی ساکن ماند. در این موقع یکی از صدور به نام شمس الدین محمد از آن قصبه دیدن نمود و حاجب خیرات به وسیله ای در دربار صدر مذکور که مرد فاضل و علم دوست بود، راه یافت و از دست او نوازش‌ها دید و به پیشنهاد ممدوح خود رفیع همراه او به مستقرش که استاد آباد نام داشت رفت و در آنجا تدریجاً درسک مقرران درگاه منظم شد. روزی در مجلس آن صدر درباره انحطاط علم لغت صحبت بود حاجب خیرات ذکر فخرالدین قواس نمود و فرهنگنامه او را بسیار مورد ستایش قرار داد. صدر مزبور قبول نمود اما فرهنگنامه قواس را بسیار مختصر دانست. چون حاجب خیرات در علم لغت بهره‌ای داشت بنابر خواهش ممدوح خود دستور- الافاضل را اتمام نمود»

اینجا به مناسبت باید اضافه کنم که مجموعه لغات دستور الافاضل بنا بر شمارش این بنده ۲۰۷۱ و مجموعه لغات فرهنگ قواس ۱۳۶۲ می‌باشد و با این وصف حاجب خیرات ۷۰۹ لغت بیش از صاحب قواس گرد آورده است. نیز مصحح گرامی ذیل مأخذ کتاب آورده است: « حاجب خیرات از کتب نظم و نثر از گویندگان و نویسندگان زیر استفاده نموده که نامشان را در مقدمه آورده: ظهیر فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، جمال الدین اصفهانی، کمال الدین اصفهانی، نظامی گنجوی، فردوسی طوسی، فخرالدین مبارکشاه، شرف الدین شفروه، مشرف الدین سعدی، همای تبریزی، سیف اعرج، عنصری، ناصر خسرو امام ناصری خاقانی. پس از شمردن اسامی ایشان حاجب خیرات علاوه نموده

« دیگر از منشآت شعرای هندوستان و خراسان که اگر اسامی هر يك در این مختصر آمدی دیباچه کتاب به تطویل کشیدی »

نیز مصحح در مقدمه آورده است : « دستور الافاضل ترتیب الفبائی دارد ؛ هر حرف باب قرارداد شده و ذیل هر حرف واژه هائی که حرف اول آنها بر طبق باب باشد به ترتیب تهجی آمده . اما این ترتیب چنانکه باید درست و محکم نیست »

و بعد اضافه کرده است : « دستور الافاضل از حیث قدمت چهارمین و قدیم - ترین لغت های مکشوف می باشد و سه لغت قدیم تر ازین عبارت اند از لغت فرس اسدی (تألیف قبل ۴۷۵) ، فرهنگنامه قواس (تألیف بعد ۶۹۰) و صحاح الفرس (تألیف ۷۲۷) »

مصحح آنگاه در باره بعضی خطاهای مؤلف و بعضی تصحیفات و تحریفات کتاب مفصل بحث کرده است که طالبان باید به خود کتاب رجوع کنند . وی سپس در باره نسخه منحصر بفرد این کتاب که در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال نگهداری می شود و چندان نسخه مضبوط و صحیحی نیست مطالبی نگاشته است .

نگارنده پس از مطالعه اجمالی این کتاب متوجه شد که تصحیف و تحریف در این فرهنگ بسیار است که لابد بعضی از آنها از خود مؤلف و بعضی از نسخ بی سواد است . این بنده به تصحیح بعضی از آن اغلاط توفیق یافت و به تصحیح بعضی دیگر به سبب عدم دسترسی به مراجع لازم و نیز بدسبب قلت اطلاع موفق نگردید . اینک اغلاط صحیح شده :

۱ - آن : نمك و هنگام . آن به معنی هنگام عربی است و اما به معنی « نمك » نه در فارسی آمده و نه در عربی : ظاهراً این معنی را از امثال این بیت حافظ استنباط کرده است :

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بنده طلمعت آن باش که آنسی دارد

۲ - اخبیه : سیاره - اخبیه جمع خباء است به معنی خیمه و خرگاه . اما چرا « اخبیه » را « ستاره » معنی کرده است و بعد « ستاره » به تصحیف « سیاره » شده است ؟ ظاهراً این خطا از « سعد الاخبیه » ناشی شده است . سعد الاخبیه : منزل بیست و پنجم از منازل قمر و از جمله رباطات دوم است (لغت نامه دهخدا)

۳ - امان : حساب . شك نیست که « آمار » باید باشد .

۴ - املاق : درویشی و نام ولایت ترکان . املاق به معنی درویشی عربی است و درست است . اما به معنی ولایت ترکان « ایلاق » درست است .

۵ - اسره : شکنج پیشانی . مؤلف نگفته که این کلمه فارسی است یا عربی مفرد است یا جمع ؟ در المنجد آمده : السراج اسره : الخطوط فی الجبهه او- الكف . پس « اسره » با تشدید راء درست است و به معنی خطها و شکنجهای پیشانی و کف دست است .

۶ - انحناء : گوژپشت . واضح است که گوژپشتی درست است .

۷ - ایالب : اقطاع یاتن . ظاهراً درست کلمه « ایالت » است . در المنجد آمده : آل علی القوم . ولی . یعنی والی قوم شد و مصدر این فعل ایالت است . گمان کنم این جا اقطاع یافتن مجازاً به معنی والی شدن باشد .

- ۸ - اسپرسف : میدان . درست « اسپریس » است یعنی میدان اسپدوانی .
- ۹ - بایزان : میانجی . ظاهراً « پایندان » درست است .
- ۱۰ - بشفره : ساخته شده . درست « بسنده » است ، یعنی ساخته و آماده .
- ۱۱ - بیر : تعلیم استاد و چاه . به معنی چاه عربی است و بشر با همزه در وسط باء و راء درست است . و به معنی اول « دبیر » درست است .
- ۱۲ - براعت : پرهیزگاری . ظاهراً « برائت » درست است با همزه .
- ۱۳ - بدیه : بر فور کردن . بدیهه درست است با دوهاء .
- ۱۴ - بابخچه : ژاله . درست « یخچه » است با یاء حطی در اول و بدون « با » .
- ۱۵ - تشمیر . برچیدن . منظور برچیدن و بالا گرفتن دامن است . و این مصدر باب تفعیل و عربی است .
- ۱۶ - تنویه : بزرگی . حرف آخر متن لغت هاء هوز است نه تاء مربوطه و به معنی بزرگ کردن نام است .
- ۱۷ - تمن : ده هزار سوار . ظاهراً « تومان » را با این املاء نوشته است .
- ۱۸ - حباب : مار . حباب با دو باء غلط و « حیات » با تشدید یاء حطی و تاء فوقانی دو نقطه در آخر درست است .
- ۱۹ - حنجر : نایره حلق . در معنی « نایره » درست با زاء فارسی .
- ۲۰ - حف و حفاوت : در گرفتن . درست در بر گرفتن است یعنی دورکسی جمع شدن و او را در میان گرفتن و از احوال او جويا شدن . بنا بر این « در میان گرفتن » یا « در بر گرفتن » باید باشد .

- ۲۱ - خوزستان : نام نهر . واضح است که « شهر » درست است .
- ۲۲ - خذف : گوش ماهی . درست « صدف » است با صاد .
- ۲۳ - داعی : دعاگو و پسر خوانده . به معنی دوم « داعی » درست است بدون الف و با نشدید یاء .
- ۲۴ - دوشیزه : دختر بکر و زمین چرب و چغان . به معنی دوم « دوسنده » درست است از مصدر دوسیدن .
- ۲۵ - دریوزه : خواست کردن . صحیح « درخواست کردن » است به معنی کدایی .
- ۲۶ - ذفرا : بنا گوش . درست « ذفری » است در المنجد آمده : الذفری: العظم الذی خلف الاذن و هو اول ما یعرق من البعیر .
- ۲۷ - رافة : مهر بانی . واضح است که « رافة » باهمزه درست است .
- ۲۸ - رباب : این واضح است که « رباب » درست است و عربی است .
- ۲۹ - روع : ترس . درست « روع » است با عین بی نقطه .
- ۳۰ - زنگ : پیخال چشم بود . درست « زنگ » است .
- ۳۱ - تباك : گذارنده . درست « گدازنده » است از گداختن .
- ۳۲ - شیه : آواز اسب . واضح است که « سیهه » با دو ها درست است .
- ۳۳ - شاهر : بر آرنده چوب . این کلمه اسم فاعل است از « شهر » به معنی شمشیر کشیدن (قانون ادب) بنا بر این « بر آرنده شمشیر » درست است .
- ۳۴ - شبح : باریکی سر . ظاهراً درست « تاریکی شب » است .
- ۳۵ - شمر : دهند و حوض آب . « شمر » به کسر اول و سکون دوم

عربی است و به معنی مرد بخشنده و سخنی است و شعر به فتح اول و دوم فارسی است و به معنی حوض آب .

۳۶ - صدغه: بیخ . درست « بیخ گوش » است .

۳۷ - ضغطه: افسردن گور . درست افسردن گور است یعنی فشار قبر .

۳۸ - ضیاع: و روزه کردن هر چیز و باغ . این دو لغت است: یکی ضیاع با فتح اول که به معنی ضایع و تباه شدن است و شاید « باد روزه شدن » معنی آن بوده و به آن صورت در آمده . دیگری ضیاع به کسر اول جمع ضیعه که شاید باغها بوده است نه باغ .

۳۹ - ظلل . بلندی و فرود آمدن مسافران . گمان کنم جای فرود آمدن مسافران باید باشد .

۴۰ - قارع: گوینده در . واضح است که « گوینده در » درست است از

گویندن .

۴۱: کویان: خیمه کرد . کویان با واو غلط است و درست کیان است با ضم اول . کاتبی ضمه کاف را واو خوانده است .

۴۲ - کلنج: سد گرما به طیار . ظاهراً درست چنین است سبد گرما به بان طیان (نام شاعر) ...

۴۳ - گوشنخیه: گوش خزك . درست « گوش خیه » است با یاء خطی .

۴۴ - کیرخ: زحل . درست « گیرخ » است یعنی کیره اسم آلت از گرفتن و معنی هم « رحل » است با راء مهمله .

۴۵ - لزیر . زیرك و هوشیار . درست « گربز » است .

- ۴۶ - مسجن : فربه کرده . درست مسمن است .
- ۴۷ - ناهره : عورت پستان افتاده . درست « ناهره » است بازاء نقطه دار و عربی است .
- ۴۸ - وتب . جستن . درست « وتب » است بائاء سه نقطه .
- ۴۹ - ورقان : شفیع . درست « ورفشان » است .
- ۵۰ - هیجان : برکشتگی . ظاهرأ « سرگشتگی » درست است .
- ۵۱ - هیفاد : عورتی باریک میان . درست « هیفاء » مؤنث « اهیف » است .
- آخر کلمه همزه است نه دال .
- ۵۲ - هوسازاده : به غایت تشنه . درست « هوشازاده » است باشین نقطه دار .
- ۵۳ - هویه : کتف . درست « هویه » است با باء يك نقطه نه ياء حطی .
- ۵۴ - یفی باز گردد . این فعل مضارع عربی است و در آخر آن همزه می- باشد . در قرآن آمده « حتی تقی الی امرالله » .
- ۵۵ - یمح : نا چیز کردن . این کلمه نیز فعل مضارع اعلال شده است از مصدر محو بنا بر این ناچیز می کند درست است . در قرآن آمده : یمحوالله ما - یشاء .

مسلم است که چاپ این فرهنگ و دیگر متون لغت فارسی به فارسی یا عربی به فارسی از کارهای لازم و در خور توجه است و راه را برای تألیف و تدوین فرهنگ جامع و کامل و دقیق زبان فارسی که بنیاد فرهنگ ایران زیر نظر استاد گرانمایه جناب آقای دکتر خانلری مشغول آن است هموار خواهد کرد ؟